

مصاحبه‌ای در باره‌ی جایگاه محیط زیست در نقد رادیکال و جنبش سیتواسیونیستی

گفتگو با بهروز صفدری

نوشته‌ی: سمیه خواجهوندی

بهروز صفدری عمدتاً به خاطر تلاش‌های‌اش در ترجمه و معرفی جنبش سیتواسیونیستی به زبان فارسی، به ویژه **جامعه‌ی نمایش** اثر گی دوبور (تهران، نشر آگه) شناخته شده است. از میان دیگر ترجمه‌های وی می‌توان به رسوایی شاعران، اثر بنژامن پره، شاعر سوررئالیست، اینک آن انسان، و شرحی بر چنین گفت زرتشت **نیچه** (تهران، نشر بازتاب‌نگار)، در ستایش تن‌آسایی، شامل متن معروف پل لافارک (تهران، نشر کلاغ)، شعر و واقعیت و قطعات عمودی، از روبرتو خواریز (تهران، نشر بازتاب‌نگار) اشاره کرد. تحصیلات دانشگاهی او در رشته‌ی جامعه‌شناسی بوده و مقیم فرانسه است.

به نظر شما، به عنوان مترجم و معرف آثار جنبش سیتواسیونست‌ها یا موقعیت‌سازان، مسئله‌ی محیط زیست چه جایگاهی در نقد و اندیشه‌ی رادیکال مدرن داشته است؟

خوب است برای پراختن به این پرسش یک چشم‌انداز کلی از موضوع ترسیم کنیم. برای این کار به کتابی استناد می‌کنم با عنوان *رویداد آنتروپوسن*، زمین، تاریخ، و ما که در سال ۲۰۱۳ در فرانسه منتشر شد، نوشته‌ی دو تاریخ‌شناس علم به نام‌های کریستف بونوی و ژان-باتیست فرسُز. آنتروپوسن اصطلاحی است در گاه‌شماری زمین‌شناختی، مرکب از دو کلمه‌ی یونانی آنتروپو (انسان) و سن (جدید و نو) و، در مجموع، یعنی عصر جدید یا نودوره‌ی انسانی در تاریخ زمین‌شناسی، که از حدود دو قرن پیش آغاز شده است. این اصطلاح را شیمی-زمین‌شناس برنده‌ی جایزه‌ی نوبل، پل کراتزن، در سال ۲۰۰۰ پیش نهاد کرد. بد نیست یادآوری کنیم که تا پیش از این پیش نهاد، بنا به زمان‌بندی دانش زمین‌شناسی، دوره‌ی چهارم (کواترنر) زمین که از دو میلیون سال پیش آغاز شده و شامل دوره‌ی آنتروپوزوئیک (انسان‌زیستی) است، به دو زیردوره‌ی دیگر تقسیم می‌شد: پلیستوسن (نودوره‌ی چندگانه)، از حدود دو میلیون سال پیش تا حدود یازده هزار سال پیش، و هولوسن (نودوره‌ی کامل)، از یازده هزار سال پیش تا کنون.

آنچه دوره‌ی آنتروپوسن را از دیگر دوره‌های زمین‌شناسی متمایز می‌کند این است که برای نخستین بار فعالیت انسانی به تعیین‌کننده‌ترین عامل تغییر و تحول سیاره‌ی زمین تبدیل شده است. این دوره‌ی جدید زمین‌شناسی به همه‌ی نمودارهایی استناد می‌کند که از سال‌های ۱۷۵۰-۱۸۰۰ تا کنون نشان‌دهنده‌ی تخریب فراینده‌ی زمین و زندگی روی زمین است: جمع‌شدن گازهای گل‌خانه‌ای در جو زمین، افزایش میانگین درجه‌ی حرارت، بالا آمدن

سطح آب اقیانوس‌ها، جنگل‌زدایی، کاهش وخیم تنوع زیستی جانوری و گیاهی، افزایش اختلال‌های اقلیمی، توفان‌ها، سیل‌ها، آلودگی‌ها، بیماری‌های مزمن، و به طور کلی به هم خوردن تعادل اکوسیستم به صورتی برگشت‌ناپذیر. از این دیدگاه، از آنجایی که فعالیت انسانی دیگر نه از بیرون بلکه از درون بر طبیعت اثر می‌گذارد و ماهیت آن را تغییر می‌دهد، دیگر نمی‌توان بنا به تفکیک کلاسیک، فرهنگ و طبیعت را دو سپهر جداگانه تلقی کرد. بنابراین، نقد این جدایی سنگ بنای نقدِ رادیکال مدرن است.

چه جریان‌ها و حرکت‌هایی پیشگامان این نقد مدرن بوده‌اند، و رابطه‌ی آن‌ها با مسئله‌ی اکولوژی چه گونه بوده است؟

از اوایل قرن بیستم، در جمع‌هایی از هنرمندان پیشاهنگ در اروپا، موضوع اندیشیدن به هنر همچون شیوه‌ای از کنش سیاسی شکل گرفت. مسئله‌ی محیط‌زیست یا زیست‌بوم، در قالب مجموعه‌ای از نشانه‌های دایر بر آسیب‌دیدگی وخیم حیات طبیعی و زیست اجتماعی بر اثر سلطه‌ی منطقی و عقلانیتِ حاکم بر ساختارهای جوامع غربی، در مرکز این دغدغه‌ها بود. این جمع‌های هنری، با آگاهی مبتنی بر حساسیت‌های انسانی خود، عقل و منطقی را که بر سامانه‌های تولیدی، استعماری، و تسلیحاتی حاکم بود و به بروز جنگ جهانی اول انجامیده بود به نقد و پرسش می‌کشیدند. مسئله‌شان این بود که با چه زبانی و از طریق چه تکنیک‌های هنری می‌توان چنین نقدی را بیان کرد. در بحبوحه‌ی جنگ جهانی اول، جنبش دادا در شهر زوریخ توسط شماری از هنرمندان عاصی و شورش‌گر پا گرفت و به دیگر کشورهای اروپایی نیز راه یافت. دادائیسم منطقی متکثر و اعماق منطقی‌گریز ناخودآگاهی روان انسانی را در تقابل با منطقی‌تک‌خطی، مکانیکی، و انتفاعی حاکم بر دنیای سیاست و

اقتصاد قرار می‌داد. اگر این فریاد عاصیانه را نخستین فراخوان به یکی شدن زبان و تن بنامیم، می‌توانیم پیامدها و تأثیرات این تجربه را در جنبش‌های بعدی، سوررئالیسم، لتریسم، و جنبش سیتواسیونستی پی‌گیری کنیم. در مجموعه‌ی این حرکت‌ها و اقدام‌های هنری - انتقادی در طول قرن بیستم، درنگ و تأمل و بازاندیشی برای بازتعریف مفاهیم، جهان‌بینی، قراردادهای، و هنجارهای رایج نقش و جایگاهی اساسی دارد. محور همه‌ی این کرداراندیشی‌ها این بوده که معنا و هدف زندگی اجتماعی انسان بر روی کوهی زمین چیست؟ و ذهنیت و زبان انسان‌ها را چه عواملی تعیین می‌کنند؟

برای مثال، هنرمند و نویسنده‌ای به نام راثول هوسمن، که خود را «داداسوف» (به سیاق فیلسوف) می‌نامید، اندیشه‌های بدیعی درباره‌ی جایگاه و چه‌گونه‌ی رابطه‌ی انسان با جهان پیرامون‌اش دارد. او در نقد از عقل‌گرایی تک‌بعدی و انتزاعی (بریدن و جدا ساختن) که بر علوم و صنعت تولیدی حاکم است، بر این نکته انگشت می‌گذارد که شیوه‌ی انتزاعی و جداسازانه باعث شده که انسان قوه‌ی درک و دریافتِ کلیت را از دست بدهد، در صورتی که موجود زنده به طور طبیعی از چنین توانی برخوردار است. او مثال زنبور را می‌زند، که برخلاف تصور علمی رایج، چشم و گوش و مغزش، نه اندام‌هایی جداگانه بلکه کلیت اورگانیک یگانه‌ای است. بر همین پایه، ایده و ماده نیز دو جهان مجزا و متضاد با یک‌دیگر نیستند. و هوش و بصیرت حسی برآمده از هم‌آمیزی عناصر حیات در گستره‌ی طبیعت است. بنابراین، از نگاه هوسمن، تنها شیوه‌ی معتبر برای اندیشیدن به رابطه‌ی انسان و محیط زیست هم‌حسی ادراکی است، یعنی احساس یگانگی با طبیعت. به باور او، نگرش کنونی در علم، فلسفه، سیاست، و اقتصاد به جهان نگرشی آلوده است، و با نگرش آلوده نمی‌توان با آلودگی مبارزه کرد. زیرا اساساً مسئله این نیست که ما باید به «محیط زیست» «احترام» بگذاریم، چنان که گویی ما با یک نیروی جذب به مرکز در مرکز یک محیط

قرار گرفته‌ایم که «پیرامون» ما را تشکیل می‌دهد و چون تخریب این محیط و پیرامون امنیت ما موجودات «مرکزی» را به خطر می‌اندازد پس باید از آن مراقبت و محافظت کنیم. برعکس، مسئله این است که ما باید احساس کنیم که در تلفیق و آمیزش با این محیط در کلیت حیات، جسم و تن مشترکی هستیم و اصلاً مرکزیت و محیطی وجود ندارد، همه‌جا مرکز و همه‌جا محیط است.

رویکرد و شیوه‌ی بیان سیتواسیونیست‌ها در این باره چه بوده است؟

سبک دخل و تصرف و مضمون‌ربایی صریح یا تلویحی و انتقال از یک حوزه‌ی معنایی به حوزه‌ی دیگر، در ارتباط با تجارب و نگرش‌هایی هنری است که تصاویر و ایده‌های از پیش دریافت‌شده را، که در ادراک ما خانه کرده‌اند، همچون پس‌مانده‌هایی مورد «بازیافت» قرار می‌دهد. هدف اصلی نقد تدوام و استمرار محتوم واقعیت حاکم است. یعنی ایجاد مکث و درنگ از طریق انقطاع زنجیره‌ی وقایع و گفتمان‌ها. نمونه‌ی آن فیلمی است از گی دوپور در سال ۱۹۵۲ به نام زوزه‌هایی به سود ساد. این فیلم بدون تصویر صرفاً ترکیبی است از تناوب اکران‌های سیاه و سفید همراه با قطعه دیالوگ‌هایی با صدای یک زن و چند مرد که تکه‌هایی از متن‌های کاملاً متفاوت را می‌خوانند. پیام و معنای اصلی این کمپوزیسیون تأکید بر کودنی و بلاهت حاکم بر ذهن و زبان و ایدئولوژی مسلط بر جامعه است که خود را «بالغ و عاقل» می‌داند.

دبور در دیگر نوشته‌ها و فیلم‌های خود نیز سبک و روال تک‌خطی استدلال را به بازی می‌گیرد و به نقد می‌کشد، یعنی نگرش و برهانی را که به شیوه‌ی هگلی نوعی غایت‌استعلایی برای تاریخ قائل است و سرمایه‌داری بر پایه‌ی همین نگرش توسعه‌ی تکنیک صنعتی را به هدفی غایی و فی‌نفسه تبدیل کرده است، توسعه‌ای که جامعه‌ی سرمایه‌داری را به مدفوع‌خواری کشانده است، یعنی

تبدیل واقعیت به مدفوعات و فضولاتی که دائم به خورد خود و جامعه می‌دهد.

ویژگی‌های اصلی نگرش موقعیت‌سازان به زیست‌بوم و رابطه‌ی انسان و طبیعت چیست؟

به طور کلی، در ارزیابی رویکرد جنبش سیتواسیونستی به مسئله‌ی اکولوژی چند نکته را به اجمال می‌توان یادآور شد. فراشد تحولاتِ بینشی و نظری این جنبش، از آغاز، وجود و تحول دو رویکرد متفاوت را در این جنبش نشان می‌هد. یکی رویکرد امیدوارانه به پیشرفت تکنولوژی و دل بستن به امکان رهاسازی دستاوردهای تکنولوژیک از چنگ منطق انتفاعی سرمایه و قراردادان این دستاوردها در خدمت زندگی انسانی. این رویکرد با نوعی بینش به امکان چیرگی و تملک انسان بر طبیعت همراه است. رویکرد دوم، که می‌توان آن را رویکرد رمانتیک سیتواسیونست‌ها نامید، بیان‌گر نوعی نوستالژی نسبت به کیفیت بهتر زندگی اجتماعی در دوره‌های تاریخی گذشته است. همین رویکرد سپس به شکل رمانتیسمی معطوف به آینده و نقد از منطق پیشرفت تکنولوژیک به محور تحلیل‌های نقادانه‌ی نویسندگان این جنبش تبدیل می‌شود. همچنین باید اشاره کرد که آشنایی و ارتباط این جنبش با کسانی چون ژاک الو، که یک مؤمن پروتستان بود و نقدهای رادیکالی از منطق تکنولوژیک ارائه داده بود، آنری لوفور، و کارنلیوس کاستوریادیس در تعمیق و تدوین نگرش اکولوژیک این جنبش تأثیر به‌سزایی داشته است.

چه مسائل و تهدیدهای زیست‌محیطی بیشتر توجه آن‌ها را جلب کرده بود؟

نقد و نگرش زیست‌محیطی در جنبش سیتواسیونست در سال‌های فعالیت

گروهی‌اش عمدتاً حول سه موضوع متبلور می‌شود: مسئله‌ی تسلیحات هسته‌ای، مسئله‌ی سبیرنتیک، و مسئله‌ی اکولوژی.

در اوایل سال‌های ۱۹۶۰، و در فضای جنگ سرد میان بلوک‌های شرق و غرب، سیاستی به نام *dissuasion nucléaire* مطرح شده بود که زمام‌داران وقت آن را برای متقاعد کردن یک‌دیگر به عدم استفاده از سلاح هسته‌ای به میان آورده بودند. این «تعادل ترور» و حضور خطر مهلک هسته‌ای به یکی از مفاهیم کلیدی سیتواسیونستی، که از سوی راثول ونه‌گم بیان شده بود، ابعاد و پژواک معنایی دیگری بخشید، یعنی مفهوم «زنده‌مانی» یا بقا، که از دیدگاه سیتواسیونیست‌ها در تقابل با زندگانی مطرح شده بود. مفهوم زنده‌مانی نخست بر هستی‌تھی از کیفیت و لبریز از یاسی دلالت داشت که ناشی از سپری شدن زمان زندگی میان کار از خودبیگانه و تفریحات از خودبیگانه بود. اما اکنون مسئله‌ی بمب هسته‌ای و تهدید فرا رسیدن دوره‌ی آخرزمانی ابعاد جدیدی به این مفهوم می‌داد.

به ابتکار گی دوبور و اسگر یورن، حرکتی ضد‌هسته‌ای راه‌اندازی شد. اما این گام نخست در نقد تسلیحات هسته‌ای هنوز نسبتاً محدود بود، به ویژه در مقایسه با تحلیل‌های انتقادی کسانی چون گونتر آندرس و جنبش طرف‌دار صلح در آلمان. اما بعدها، گی دوبور در کتاب *جامعه‌ی نمایش* به نقد ریشه‌ای و همه‌جانبه‌ی منطق تولید سرمایه و سازوکارهای تولید و بازتولید ویران‌بار آن پرداخت. و همین نگرش انتقادی از سوی راثول ونه‌گم تا به امروز پیوسته تعمیق و توسعه یافته است.

موضوع دوم، سبیرنتیک. این نام را نوربرت وینر در سال ۱۹۴۷ به نتیجه‌ی پژوهش‌های خود در بررسی پدیده‌های مشترک میان ماشین‌های خودکار و موجودات زنده داده بود که هدف از آن دستیابی به سیستم‌های خودتنظیم‌شوندگی از طریق تبادل اطلاعات با محیط بود. نتایج دانش سبیرنتیک

در توسعه‌ی علوم و فنون رایانه‌ای طبعاً نقش تعیین‌کننده‌ای داشت. اما عجیب این بود که در تمامی شاخه‌های علمی، از زیست‌شناسی تا جامعه‌شناسی، و از حقوق تا پزشکی و علوم تربیتی، همه‌جا استناد به مفاهیم انفورماسیون، پردازش اطلاعات، سیستم و خودتنظیم‌شوندگی، چیره شد. درست در چنین وضعیتی بود که نقد لوفور از سیرنتیک، به مثابه هستی‌مند کردن ماشین و تبدیل آن به الگویی برای زبان و اندیشیدن به موجود زنده، همچون مرجع جدیدی برای نقد رادیکال مطرح شد. جالب است که همزمان با این نقد از سوی او، شاخه‌ی سیتواسیونست‌ها در آلمان، به نام spur، نقدهای کوبنده‌ای بر سیرنتیک منتشر کرد.

همین نگرش نقادانه، در شماره‌ی هشتم نشریه‌ی انترناسیونال سیتواسیونست، در مقاله‌ای با عنوان «همه‌ی مردان شاه» بسط یافت، و اطلاعات‌پردازی، به مثابه پشتوانه‌ی نظری سیرنتیک، همچون «چنگ‌اندازی قدرت بر زبان» به نقد کشیده شد. نقدی که در شماره‌ی دهم آن نشریه، در مقاله‌ای از مصطفی خیاطی با عنوان «واژگان اسیر»، در افشای ایدئولوژی «اطلاعاتی» و آلودگی‌های ذهنی و زبانی ناشی از آن به اوج تازه‌ای رسید. در همین رابطه، راثول ونه‌گم در «رساله‌ی زندگی‌دانی برای استفاده‌ی نسل‌های جوان»، از پیدایش «جامعه‌ی بردگان بدون ارباب» و «شهروندان روبات‌واره‌ی دموکراسی سیرنتیک» می‌گوید، شهروندانی که زیر سلطه‌ی سیستمی به سر می‌برند که «عقلانیت و عینی‌گرایی» خود را به رخ می‌کشد.

در نقدهای سیتواسیونست‌ها در آن سال‌ها هنوز این‌جا و آن‌جا نشانه‌هایی از باور به امکان رهاسازی دستاوردهای فنی به منظور کاربرد انسانی آن‌ها به چشم می‌خورد، اما در مجموع نگرش نقادانه به منطق پیشرفت تکنولوژیک در چارچوب سرمایه‌داری بیش از پیش صریح و عمیق بیان می‌شود. گی دوبور در دو متن به نام‌های «سیاره‌ی بیمار» و «انشعاب واقعی» کلیت تولید در

«جامعه‌ی اقتصاد فراتوسعه‌یافته» را عامل تبدیل عالم و آدم به کالا و تخریب زندگی طبیعی و اجتماعی می‌داند.

موضوع بسیار مهمی که از همان سال ۱۹۷۱ توسط گی دوبور، و از آن پس تا کنون پیوسته در آثار راثول ونه‌گم مورد تحلیل و تأکید قرار گرفته تبدیل آگاهی و حساسیت زیست‌محیطی به یک ایدئولوژی جدید است. آن‌ها بر این نظر بوده‌اند که توسعه‌ی آسیب و زیان‌های زیست‌محیطی موجب شکل‌گیری یک «اصلاح‌طلبی جدید» در چارچوب سرمایه‌داری مدرن می‌شود. گی دوبور در «سیاره‌ی بیمار» می‌نویسد: «یک اصلاح‌طلبی جدید [...] که تابع همان الزامات رفورمیسم‌های پیشین است، یعنی روغن‌کاری ماشین و گشایش فرصت‌های تازه‌ی سودجویی برای شرکت‌های پیشتاز صنعتی»؛ و در جایی دیگر: «مدرن‌ترین شاخه‌های صنعت به سوی انواع مداوای آلودگی خیز بر می‌دارد زیرا آن را بازار جدید بسیار سودآوری می‌داند چرا که بخش عمده‌ای از سرمایه‌گذاری‌های در انحصار دولت در آن به کار گرفته و بر سرش ساخت و پاخت خواهد شد.»

گی دوبور در این دو متن ایده‌های پیشرفت و ترقی‌خواهی یا «خوش‌بینی علمی» قرن نوزدهمی را برای همیشه کنار می‌گذارد، «احساس شعف تک‌خطی از توسعه‌ی نیروهای تولیدی» و حتا «ادعای تضمین انقلاب همچون راه‌حل تخصصات کنونی» را به نقد می‌کشد. به قول راثول ونه‌گم: «ایدئولوژی‌های جدید چیزی جز ایده‌های نوگشت اقتصادی نیستند. این را از حالا بدانیم بهتر از آن است که بعدها از آن برآشفته شویم.»